

دلالة فعل

سوال: می دانیم به خاطر عصمت داشتن معصوم، اگر فعلی را ترک کرده باشیم دلالت بر این دارد

که آن فعل واجب نبوده، اما اگر فعلی را انجام داده اند، دلالت بر وجوب آن فعل داشته؟

اگر دلالت بر وجوب ندارد، آیا بر حجاب (سبب بودن) آن فعل هم دلالت ندارد؟

جواب:

فعلی را ترک کرده اند ← واجب نبوده (بناظر عصمت)

دلالت فعل

بستگی به مقدار دلالت دارد

اگر همراه با قنیه: واجب بوده یا رجحان داشته  
 (به خاطر اینکه اقتضای تعلیمی بودن دارد)

فعلی را انجام داده اند

اگر بدون قنیه: حرام نبوده (به شرعی) که از افعال  
 (به خاطر عصمت) ها  
 مخفی معصومین نباشد

\* فقط در دو مورد می توانیم فعلی را ترک بدون عین نبوده علاوه بر این بلوغ هم حرام نیست، رجحان داشته و سبب بوده

زیر عبارتی بودن بودن رجحان یا عنایت

① در صورتی که فعل عبارتی باشد (مثلاً جلوه ای شدن سجده آخر نماز)

به صورت مکرر

② اینکه برای ما محرز شود، هیچ انگیزه ای به غیر از انگیزه شرعی برای انجام آن فعل وجود نداشته.

به عبارت دیگر: موافقت بر آن فعل در حالی که از چیزهایی است که صیغ اقتضای آن را ندارد.



① نفیتم نه اگر معصوم فعلی را انجام داده، دلالت بر رجحان ندارد، فقو می فریم حرام نبوده

عدم رجحان = مستحب نبوده

آیا می توان گفت نه ملووه بوده ؟

ترب ادلی بر معصوم حائز نیست < نتیجه عقاید است

جواب: اگر به این نتیجه در عقاید برسیم نه معصوم، کار مستحب نباید ترک کند می توانیم

نتیجه بگیریم عملی نه ترک کردند < مستحب نبوده و اگر فعلی را انجام داده اند

< ملووه نبوده و ترک کردن آن فعل، مستحب هم نیست.

فلسه: خردورثی می توان از فعل و ترک معصوم برای اثبات حکم در حق ملایین استفاده

کرد، نه ظروف و شرایط احتمالی در حلی در حکم، وحدت داشته باشند.

در نتیجه < اگر فعلی صامت (بی صدا) باشد، اختلاف ندارد، چون شریعتی نه در شدت آن حکم

در حلی هستند رانی توان همین کرد.

اشغال لرغنه: نه صیغ این نکته، نشانی توانیم از فعل یا ترک معصوم ما الله بر داری کنیم،

(استفاده کنیم) به این دلیل نه آن ها با معصوم هستند (و تری نبوت و امامت

در حلی در حکم هست)

باسخ: خداوند در قرآن می فرماید: لقد کان لکم فی رسول اب اسوه حسنه

صیغ این آیه این اشغال منتفی است.

< باید اصل را بر سیدوی از امامت گذارت مگر در جایی نه دلیل خاصی برای اشتغال آن

فعل به معصوم داشته باشیم، تا بگویم آن مورد خاص، فراتر دست ترک نیست.



دلالت تقریر (سلوت از سلوک) ← عدم هوس

بر خورد امام در مواضع با رفتار اگر رفتار را نپذیرند و آن را رد کردند : دلیل شرعی عقلی

یا سلوک معین

اگر در مقابل آن رفتار سلوت کردند : کاشف از اطمینان باشد

انگیزه در کاشف سلوت : ۱- نیت عقلی ۲- نیت استقراری

یا از جهت وجوب نیتی از سلب

عدم رضا : اگر سلوکی مورد رضا کاشف

نیاست ، لازم است که به مقتضای

عصمت آن را رد کند

نیت عقلی

یا از جهت تعلیم جاهل

خود غرض قبیح : اگر سلوکی باعث فوت

غرض و هدف شارع می شود ، امام باید

حلولی آن را بگیرند

یا به طور مستقیم آن سلوک برین با حکم شرعی

(مانند عمل سیره عقاب خبیثه در احکام شرعی)

یا سلوک در نهایت به حکم شرعی ختم می شود

(مانند عمل به خبیثه در صورتی که بتواند عادت شرع

در قوه عرفی و کم کم دارد احکام شرعی شود)

فروق بین عدم رضا و فوت غرض : اولی (عدم رضا) چه برای نیتی از سلب تعلیم جاهل متوقف بر شرط و شرایط است

و بی دومی متوقف بر این سلوت ، سلب فوت و از بین رفتن غرض شرعی عقلی شود

نیت استقراری ← خود در حال معصوم : چون امام حاکم و نایب و مبلغ دین هستند ،

بنابراین سلوت ایشان دلیل بر افساد نمی باشد



سیره عقلا:

سلوک و رفتار جاهل (سحقی) مانند کسی بر عکس و نفی بلبر و اما مساوات  
 رفتار یا سلوکی که اما با آن  
 سلوک عام (سیره عقلا) مانند حیا (عقلا از آن جهت که عامل هسته  
 یک رفتار اجتماعی یعنی انجام می دهند و اما در برابر آن ها سلوک  
 موافق می شوند

نکته: امضاء اما در برابر یک رفتار یا سلوک محدود به همان محل و رفتار خارجی نمی شود،

بلکه بنیته، سیستم و منشأ ذهنی در ذهن عقلاست، تعلق می گیرد (یک دایره وسیع تر)

دلایل: ۱) محل خارجی، چون همان است، نفقاً می تواند بر جواز دلالت کند

و خوب، اما اگر آن نکته ذهنی را مورد تأثیر قرار دهیم می توانیم احکام تکلیفی و وضعی

دیگری هم، با توجه به آن نکته منشأ ذهنی (علت)، برداشت کنیم.

مثلاً: (حکم تکلیفی): سیره: عمل به جنبه تقه اگر در نظر بگیریم  
 = عمل خارجی = نفقاً جواز ثابت می شود

(حکم وضعی): سیره: باب حیا اگر در نظر بگیریم  
 = عمل خارجی = نفقاً جواز تصرف می دهد

۲) عمل خارجی در عصر معصوم گاهی یک عمل محدود می باشد (مثلاً حیا محدود به ماهی تری بوده)

اما دایره مسئول ارتکاز و بنیته ذهنی، محدوده وسیع تری را در بر می گیرد.

\* نکته: سیره باید معاصر با عصر معصوم باشد در غیر این صورت سلوک معصوم

فقط در امضا تأثیر ندارد.



## « اثبات صغری دلیل شرعی »

- ① دلالت دلیل شرعی
- ② اثبات صدور ادله (صغری دلیل)
- ③ حکمت دلالت (صغری دلیل شرعی)

اثبات صدور (صغری دلیل شرعی) از ۲ روش :

اثبات صغری  
اثبات حدیسی  
بجوانی کاشف دلیل

الف) از طریق اثبات و سبب اثبات و هجانی (احتمال درونی) : تلاش - اجماع - سیره شریعت

ب) از طریق اثبات و سبب اثبات بقدری : خبر واحد و سندت (در بعضی موارد)

## الخبیر متواتر :

\* اخبار حسنی مقدره به موجب یقین می شوند ، خبیر متواتر نامیده می شوند .

خفای خود خبیر

\* احتمال مخالفت (خفا) هر خبر حسنی ناشی از خفای خود خبیر یا به خاطر مصلحتی عمدتاً مخالفت برده اند

## اثبات :

\* اما در صورتی که بقره اخبار ازین واقعیه زیاد می شود ، احتمال مخالفت خیلی کم می شود .

زیرا احتمال مخالفت از ضرب ارزش احتمال کسر ضرب کسر یک خبری باشد .

در این ضرب به بقره حدیث از آن واقعیه تکراری شود ، بآنگار ضرب کسر نیز لغوی شود

و در نتیجه کسر (احتمال مخالفت) کوچکتر می شود به حدی که عملاً (احتمال دروغ هست اما افراد توهم

صغری) واقفان (احتمال دروغ هست اما شدت ناراحتی که دروغ نیت) این احتمال ازین می رود ← خبر متواتر است





نکته: نتیجه‌ی سریم که خبر بتواند از طریق حساب احتمالات ثابت می‌شود نه صحت نظر نقره‌نگاریم

مفتره: اگر مقدار خبرین زیاد شود محال است که بر کذب توافق کرده باشند

نکته: هرگز عدد (مقدار) خبرین، به تنهایی برای رسیدن به یقین برادرسیت بلیه عوامل

دریغ مثل نوعیت خبر (وثری‌ها)، مدی و ثاقب (میزان قابل اعتماد بودن) و بناهت (هشاری)

و درین عوامل جز اخبار اجمال درین هستند.

۱- لفظی: متعلق اخبار به لفظ واحد است

تواتر به ۳ نحو: ۲- معنوی: به یک معنای واحد است

۳- اجمالی: لازم استراخ شده از اخبار است، مضمون خبر نه تقوود معنای

آن

نکته: هر چه قدر متعلق خبرها، شخص تر باشد، رسیدن به یقین به حساب احتمالات سریع تر

می‌شود (زیرا: با وجود اختلاف در احوال خبردهنده‌ها، اینک به ظاهر معلومی توافق کرده باشند، حید است)

نکته: حساب احتمالات تا سر می‌بندد از (۱) لفظ و لفظ خبردهنده‌ها

حفاظت عامه (۲) خصوصیات خود خبر

حفاظت شبیه

حفاظت عام: وثری خود خبر، هر چه قدر که خبر ناآشنا تر و بعد و غریب تر باشد، احوال رسیدن

به یقین را برای ما کند می‌کند و عامل است که فکر کنیم خبر کذب است، اما بر عکس هر چه قدر

خبر مألوف و آشنا تر و قابل قبول تر باشد، رسیدن به یقین سریعتر می‌شود، و عامل مساعد برای صحت خبر است

تأیید ۹/



خصائص نسبه : ویرتی نوعی (حضرتی) حنفیه یا توسعه به حنفی که می دهد، یک

حضرتی نسبی شامل می دهد، نه تک می کند بر صادق یا کاذب بودن آن خبر یا توسعه به

حضرتی مذکور، (مثلاً شیخ عنراماتی حنفی بر امامت اهل بیت برده، احتمال صادق بودن این خبر زیاد است) <sup>احتمال</sup> <sup>ویرتی حنفی</sup> <sup>حنفی</sup> احتمال اینکه به خاطر مصلحتی دروغ گفته باشند، بسیار ضعیف است، چون عنراماتی بوده

\* گاهی این دو حضرتی می تواند با هم در یک خبر جمع شوند

(مثل مثال قبل : از جهت حنفیه عام : خود خبر با قطع نظر از حنفی برای معجزاتی مألوف است)

و از جهت حنفیه نسبی : ویرتی مذهب خود حنفی شهادتی قوی برای صدق عنراماتی اهل بیت <sup>باشند</sup>

### الاجماع :

\* اخبار حدیسی منقوله <sup>بمورد</sup> اتفاق نظر فقها یا اغلب آن ها، می باشد و موجب

احراز حکم شرعی می شود. (فتوای فقیه در مسأله معین اخبار حدیسی از دلیل شرعی است)

مقاسمه بین اجماع و تواتر :

استدکات : در هر یک از آیات هردو بر اساس حساب احتمالات می باشند، تواتر با تعدد اخبار

احتمال اینکه هر خطا کرده باشند یا دروغ گفته باشند بسیار کم می شود.

اختلاف : رشد احتمال موافق با واقع بودن در خبر متواتر سریع تر از اجماع می باشد (بر عکس)

به چند دلیل :



① احتمال خطا در حدسیات بیشتر از حیات حیوانه

② در تواند مرکز خند واحد یا نزدیک به هم است اما در <sup>مفردات</sup> اجماع متحد المذنب نیست

زیرا هر فقیه بنا بر دلیل خاصی به این حدس (فتوا) رسیده است، در نتیجه احتمال

خطای تواند گاهی به خاطر اعتماد به روایت ضعیف السند باشد یا اعتماد به روایتی که علامت آن

نام نیست یا به اجهالت احتیاط اعتماد کرده است و... در نتیجه احتمال خطا بالا می رود.

③ احتمال خطا در اخبار حسیه به خاطر تأثیر خطای خبر اول (فقهای گذشته) در خبرهای

بعدی وجود دارد، اما این احتمال در اخبار حسیه وجود ندارد. (معمولاً)

④ احتمال خطا در قضیه های حسیه معمولاً به خاطر وجود مانع است (یعنی مقید بعد از

اینکه خبر را درست فرموده (سلامت حواس و قدرت داسته) اما بعداً دچار خرابی در نقلش ذهن

شده اما در قضیه های حسیه احتمال خطا، به خاطر وجود مانع نیست بلکه به خاطر تصور

و ناتوانی ذهن فقیه نسبت به درک <sup>دقیق</sup> درست از آن قضیه است، یعنی عدم مقتضی

⑤ گاهی دلیل احتمال خطا در اخبار حسیه به خاطر وجود یک علت مستثنی است

که آن علت خاص، باعث خطا فقیه شده در حالی که خطایی که منشأ مشترک داسته

باشد عادتاً در اخبار حسیه رخ نمی دهد.



# عوامل تأییدگذار در اجماع :

۱- نوعیت فقها از حیث <sup>علوی</sup> / <sup>تدریسی</sup> به عصر امام (نصوب)

۲- نوعیت سؤال از حیث <sup>بسته</sup> / <sup>آیا از مسائلی است که انتقار می رود نصی درباره آن ها</sup> / <sup>یا برعکس</sup> از شروعات و تفصیل هائی باشد

۳- درجه مبتدیان بودن سؤال هر چه درجه آن بالاتر باشد، حکم شرعی آن

<sup>شایع</sup> تر خواهد بود در نتیجه اطمینان به گونه ای که مورد اتفاق ائمه باشد، حاصل می <sup>شود</sup>

۴- رابع فتوی مجهول با مدارک ضعیف <sup>هدانرازه</sup> که مدرک قوی تر و مستحکم تر

باشد، اجماع ضعیف تر می شود، و برعکس، [ <sup>اگر</sup> مدرک قوی باشد دلیل مابرای <sup>است</sup>

رسیدن به دلیل شرعی آن مدرک می شود نه اجماع، اما اگر مدرک ضعیف باشد، بستگی به فهم <sup>فقیه</sup> از آن مدرک، می تواند تفاوت بدهند و به اجماع برسند ]

نکته ۱: علل در استنباط دلیل شرعی حساب احتمالات است نه اجماع

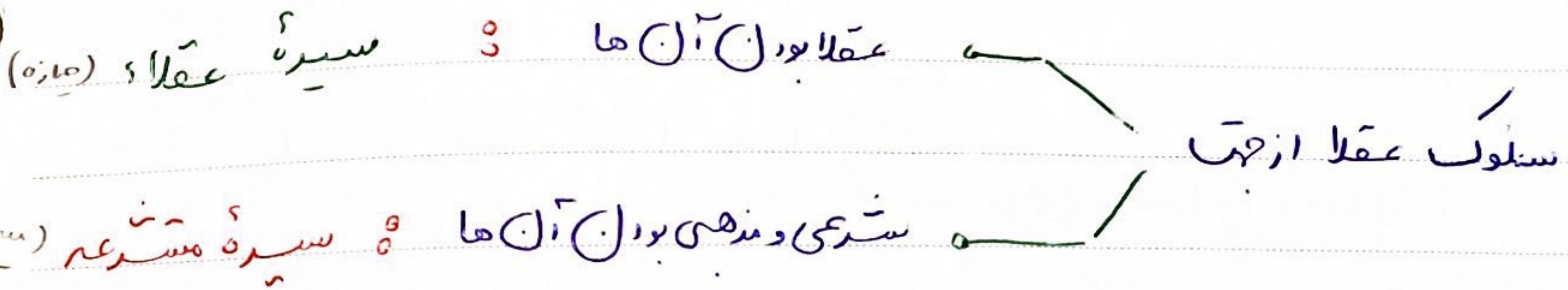
(گاهی با وجود مخالفی توان دلیل شرعی را اجماع کشف کرد، و شکی به نوع مخالفت و عصر او دارد) <sup>\*\*</sup>  
<sup>\*\*</sup> به شرعی که مخالفت به میزانی نباشد که در حساب احتمالات تأییدگذار باشد \*

نکته ۲: برای استنباط دلیل شرعی با حساب احتمالات، اجماع و کثرت و تعداد

معتبرین به تنهایی کافی نیست و باید + <sup>تدریس</sup> احتمالی دیگر به آن ضمیمه شود.



سیره مشرع



سیره عقلا (مجازه)

سیره مشرع (مع در وقت)

تفاوت‌ها: (سیره مشرع و عقلا)

در هر دو سیره، شروعی و حجتی آن است که مقاصد با عین معصوم باشد اما:

سیره عقلا: به خودی خود کاشف از تأیید شارع (معصوم) نیست و باید + سلوک و عدم ردع

به آن محصور شود، تا حجت آن ثابت شود اما سیره مشرع از آن جهت مقید به شارع هستند

چون به خودی خود، کاشف از تقریر معصوم هستند.

تفاوت‌ها: (سیره مشرع و اجماع)

هر دو بر اساس حساب احتمالات، کاشفیت دارند [ هر قدر که سیره شامل قواعد زیادی

از مشرع باشد، احتمال اینکه از سوال کردن راجع به مسئله‌ای غفلت کرده باشند یا در فهم جواب

غفلت کرده باشند، بسیار ضعیف است ]

(بدون نفی)

اما اجماع حجتی برای فقید می‌باشد اما سیره رفتار دینی مشرع است برای

← سیره مشرع سیر اوقات راسخ است اجماع و دلیل شرعی است



اجماع (اتفاق نظر فقها) + سیره مستتر = کشف دلیل شرعی  
بدون سرک و دلیل واسطه

اجماع کاشف از روایتی است که به دست مانده

### آیات معاصرت سیره:

روشن ۱) از وجود سیره در حال حاضر، وجود آن را در گذشته کشف می کنیم، زیرا سیره ناشی

از نجات فطری و سلبه نوعی مستتر درین عطاای همه زمان ها است، که به سختی متحول می شود

اشغال: چیزی که به سختی متحول می شود، تحول دهنی است نه تدریجی!

بلا دره سیره عقلا فقط ناشی از نجات فطری مستتر است بلکه از شرایط زمانی، مکانی (فروق)

فرهنگ (تفاوت) و ... هم تأثیر می پذیرد، و با تفسیر در هر کدام از موارد، سیره تفسیری کند.

روشن ۲) به نقل های تاریخی عمومی یا نقل های روایات رجوع کنیم. (البته نقل هایی که

مورد وثوق و قابل اطمینان باشد یا حداقل شرایط حجیت تقدی را دارا باشند)

مثلاً فتوای فقها در باب معاملات به عنوان یک نقل تاریخی مورد اطمینان در نظر بگیریم وقتی نگاه تاریخی داشته باشیم (معاصرت)

روشن ۳) اگر لازمه قبول یک سیره ای، وجود نداشت باشد، می فرضیم که آن سیره در

زمان معصوم وجود داشته (اگر لازمه قبول سیره ای وجود می داشت، باید آن سیره می بود)



السَّامِيَّةُ بِأَنَّهَا تَوْصَفُ هَذِهِ الشَّيْءَ

كَيْفَ اللَّامِ فِي

١) مسأله عام البلوى باشد (مبتلا به باشد)

٢) حکم مقابل این مسأله ایک امر خلاف صیغ باشد

١٣ برای نقل آن مسأله امیره وجود داشته باشد و توجیهی برای صحن کردن در کارنامه

٤) حکم مقابل این مسأله را نتوان با عید قابل اعتمادی (روایات دقتها) ثابت کرد

روش حرام : اگر این سیره مورد نظر ما ، در عصر معصوم نبوده ، لازمه اش این که

یک سیره دیگر که برای ما خوب و نامأنوس است ، نقل می شده ، لذا عدم نقل آن ، دلیل بر

عدم ثبوت آن سیره می باشد ، ← معاصر بودن سیره مورد نظر ما ثابت می شود .

نتیجه

( مثلاً اگر مسأله فرور در زمان معصوم نبوده ، لازمه اش این بوده جایگزین این مسأله مثلاً اعتماد کردن بر نفس صریح

بیان می شده ، ( اعتماد بر نفس صریح یک بدیهه خوب و نامأنوس است ) پس حتماً باید این نقل می شده ، اما از عدم وجود

نقل ( در باره اعتماد بر نفس صریح ) می فریم که باید به فرور اعتماد کنیم ← سیره در زمان معصوم فرور در کتاب بوده بر نفس صریح

روش پنجم :

مراعیه وجدان : یعنی قضیه یا رفتاری را بر وجدان خودش عرضه کند ، و بسند

که عذره خود ، وجود اش موضع معنی در مقابل آن اتخاذ می کند ، و بسند که می تواند به آن

اعتماد کند ، در این صورت در می یابیم که این یک حالت عام در سن همه عقلا و زمان ها بوده است .

( اینها مستقراً حاصل باشد و بر مضمون است در میان حسبت و وجدانی است )



# اثبات سلوت

چگونه ثابت کنیم که سلوت معصوم ، دلالت بر اصفاء و تأیید معصوم دارد شاید امام رومی (رد)

گفته باشند ، امام به دست ما نرسیده باشند ؟

جواب : اگر سیره ای مستحکم بود (ریشه دار) بود ، اما مخالف نظر امام بود ، لازم بود که

امام به طور مکرر از آن سیره انزوی می کردند ، همین امر باعث می شد که نظر او بان به این

مسئله جلب شود و در خصوص این نری ها و آن سیره سوال و جواب های زیادی می کردند

(که متناسب با آن عوّه سیره باشند) ، و از آن جهت که اینها برای جنبه این نواهی (نویسندگان)

بوده ، اما چیزی در حال حاضر به دست ما نرسیده (با این شواهدش بوده) ، کاشف از عدم ردع امام

## حجت و مسائل اعرار و جبرانی

اعراز و جبرانی که بر اساس حساب احتمالات است گاهی :

← منجربه قفوع به دلیل شرعی می شود ← از باب حجت قفوع ، حجت است .

گاهی : ← " " " " " " ← حجت نیست ، مگر اینکه دلیل شرعی بر حجت آن

صادر شود ، که در این صورت وارد در اعرار تقدیری می

← منجربه اطمینان " " " " ← با توجه به حق القاعه ، حالت اطمینان هم منجربه

و معذرت است پس حجت است .



حق القاعه به در قلع، وجه در حالت اجمان ← باعث قلع به وجود تکلیف می شود.

اما باعث قلع به عدم تکلیف نمی شود

اگر این ادعا صحیح باشد ← در حالت اجمان نیاز به تقدس دعوی، شیت استه با این فرق که

امکان ردع از عمل در حالت اجمان وجود دارد اما در حالت قلع نه

اگر این ادعا صحیح نباشد ← برای عمل به اجمان باید دلیلی بیادرم، یعنی دلیلی بیادرم

\* که عقلا به اجمان عمل کرده اند و شارع سلوات کرده اند

نکته: به شرعی که قلع برای ما ایجاد شود (عقلا به اجمان عمل کرده اند در شارع سلوات کرده)، اجمان کافی نیست، رکنه دور لازم می آید (حجت اجمان با اجمان لا غلط)

### وسایل اثبات تقدیر برای احراز دلیل شرعی

به حد توان ترجمه

که مستقر و وسیله خبر واحد است که در این رابطه ۳ مرحله را باید بررسی کنیم:

۱- ادله حجت خبر واحد

۲- ادله معارضه

۳- استخفاف کردن میزان حجت خبر واحد



ادله حجیت خبر واحد  
 کتاب (آیات قرآن)  
 سنت (روایات)

استدلال بدعیت خبر واحد به وسیله آیات قرآن  
 آیه : نیاید  
 آیه : نضر  
 آیه : نکان

آیه نیاید : یا ایها الذین امنوا ان جادلکم فاسقین بنیاء فنبینوا ان تصیبا قوما یجاهلون فتعجبوا... نایدین

مشهور : اگر فاسق خبر بیاورد  
 مرفوع  
 خبر بیاورد  
 مرفوع  
 خبر بیاورد  
 مرفوع  
 خبر بیاورد

معرفه : اگر فاسق خبر بیاورد بود، پس بنیاء  
 خلع : و خوب تبیین لازم است

تقدیر : اگر عادل خبر آورد ، تبیین بنیاء و اعتماد  
 کند ← ثابت شد که باید به خبر عادل  
 اعتماد کرد و این همان حجیت خبر واحد است

از ۲ جهت به این استدلال ، اشغال گرفته اند :

اشغال اول : گفته شده ، اگر مرفوع ، شده حقوق مرفوع باشد ، چنین جمله ای معنوم ندارد .  
 فاسق بشهره حقوق مرفوع است

رد و جواب آخوند خراسانی :

این اشغال زمانی پیش می آید که فاسق را مرفوع شهره بگیریم ( اگر فاسق خبر آورد )  
 شرط  
 مرفوع حقوق شهره

اما اگر بگوییم : اگر آورنده خبر فاسق بود ، در این صورت دیگر شرط حقوق مرفوع  
 شرط  
 خبر بیاورد  
 مرفوع

فاسق نخواهد بود ، هر کسی که ( این ) خبر را بیاورد مرفوع می شود پس نتیجه می گیریم اشغال وارد نیست



در جواب آخوندی تویم: جواب شما برای تصحیح استدلال بیان شدہ کافی نیست چون صرف

اینکہ فرقی بین موضوع: آورندہ و غیرناشده کافی نیست چراکہ برداشت ظاہری و عوفی از این

آیہ این طور نیست

کار ۱۴۵۱۲ - ۵ مرداد (عام دقتن) /

قاعده کتب: (عوفی نہ برای عوفی بیان) این آورد، دائرہ کربل و در انور علم ہی دہد

استدلال دوم:

X خبر عادل بنا بر این نہیں ندارد X

نداشتہ باشد

جواب

تکرار من الامامہ بالی ہل

عدم تغیل

۱۰ مجموعیت علت است: در حاکم و خوب بین یک قرینہ متصلہ ای است کہ باعث سبب مفهوم

در ہمہ خبرها واحد

عدم علم و تغیل

در آیہ علت و خوب بین، در امان سازدن از جہالت بیان شدہ است، عدم علم ہم در خبر فاسق

و ہم در خبر عادل

بین فزقی نمی کند، عد عادل بہ فاسق اگر خبر آوردند، باید بین آورد

تغیل خبر عادل را ہم شامل می شد

جواب:

از تفسیر او قوما مجاہل

۱) جہالت بہ معنای عدم علم و تغیل نیست بلکہ بہ معنای کار بغیرانہ و ناجزدانہ کردن است

کار جاہلان

عرفا محل بہ خبر عادل را بغیرانہ بہ ضابطہ نمی آورد. چون سیدہ عقلاء بہ آن محل می کردند

اما بہ خبر فاسق اگر بدون بین عمل شود - سفاکت است

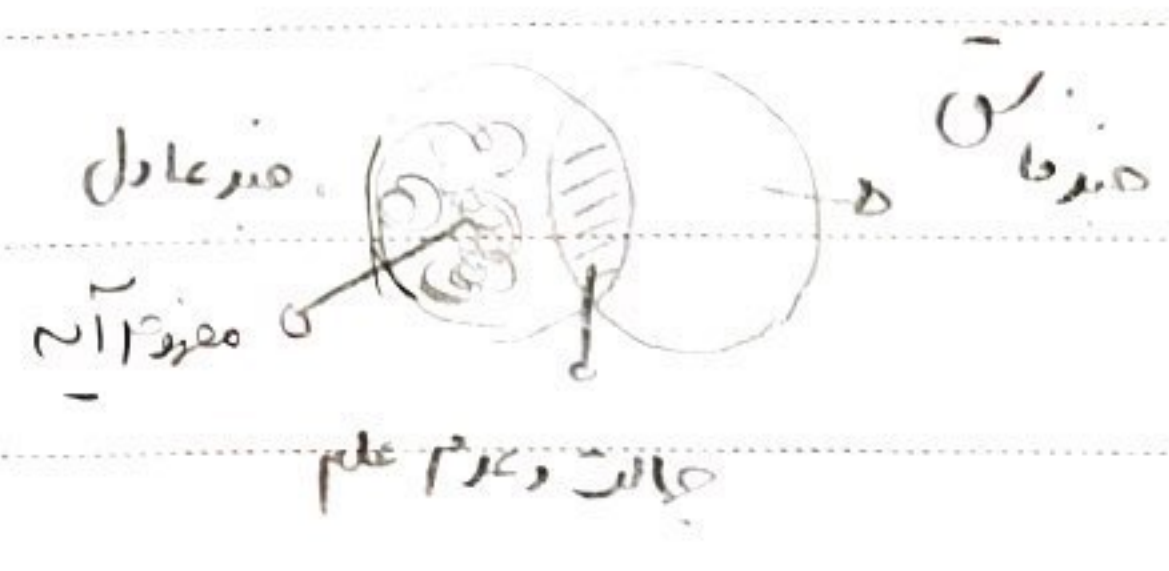


جواب (۲):

حلم خاص مقدم بر حلم عام می باشد.

تخصیص می خورد  
 حرم عادل صرفاً حق می تواند  
 منحصر به علم باشد

سین علم خاص = موقوفه آینه بنا = هجیت خیر عادل تخصیص می زند حلم عام آینه را = عموم نقل (عدم علم)



موقوفه آینه برای عموم نقل می شود

(حرم عادل از عموم نقل خارج می شود)

10

جواب (۳):

موقوفه آینه بنا، تخصیصاً از عموم نقل خارج می شود نه تخصیصاً (در مورد ۲ بیان کردیم)

به حلم شارع، خیر فرد عادل را علم آور به حساب می آوریم (تقدیمی یعنی عدل شارع لفظاً)

در نتیجه از موقوفه عموم نقل (عدم علم) خارج می شود و اصلاً نقل شامل خیر عادل

نمی شود.

20

گونا شارع خیر عادل را به مثله علم به حساب آورده

25



آیه تَقْرَأُ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً ، فَلَوْلَا نُقِرَ مِنْ كُلِّ مَرْفَعَةٍ مَنُومٌ ...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ... لَعَلَّكُمْ يَخْشَوْنَ

استدلال : این آیه بر وجوب حذر هنگام انذار دلالت دارد.

املاق و وجوب حذر مقتضی این است که : حتی اگر انذار مفید علم برای سامع نبود

باز هم ، حذر واجب است و لازمه این سخن این است قول منذر محبت باشد

حجت خبر واحد ثابت می شود . زیرا در غیر این صورت فقط وقتی که علم برای ما

حاصل می شده ، عمل به آن واجب می شده اما الان اطلاق دارد یعنی قیدی ندارد ، هی لفته!

① انبات و وجوب حذر : (۱) قبل از فعل بخردون لکن لعل آمده است ، لعل از ادوات تکریمی است

و بر حسب دلالت دارد ، و جلب از جانب شارع وقتی مطلوب است که ملازم با وجوب باشد .  
برای معلومیت

② باز این محبت : حذر چون غایت و نتیجه انذار واجب بوده ( بیسزوا ) قرار گرفته است

پس حذر هم واجب می شود ( اگر هدف واجب نبود لازم نبود که مقدمات آن واجب باشد )

اشغال اول :

منی توانیم به وسیله این آیه حجت خبر ثابت کنیم ، چون ، چون وجوب حذر تربیب بر عنوان

انذار است نه اجبار - ( اعتماد کردن به ) انذار ( با اعتماد به ) اجبار قرآن دارد چون :



در انذار یک عقابی توسط یک خبری قبلاً منع شده ، در نتیجه نمی توانیم بگوییم که

قول منذر (نه در آیه آمده) حجت است ، (قبلاً به خبری لغتیم الا ان) داریم نسبت به آن حکم ، انذار می دهیم  
خبر واحد که انذار نیست

نکته: انذار نمی تواند بر خبر دادن از حلقی خبر صدق کند نه عقابش بر واسطه خود این خبر ثابت می شود

← (هر چه انذار باشد ، عقاب هم داریم ، اما نفس انذار ، صدق نمی کند بر اخبار از حکم بلکه

ناسی از عقابی است که قبلاً بیان شده و در این انذار نهضت است )

10

### اشغال دوم :

بنابر مسلک حق الفاعل ، حتی افعال تلیف هم منجز و تلیف آور بود ،

15

می توانیم افعال بدیهیم که منجزی نه در آیه بیان شده ، از جهت بجزیت افعال تلیف باشد بپذیریم

عاید نه از این جهت که خبر واحد شرعاً ، حجت قرار داده شده باشد . (اصلاً از نسبت حجت خبر واحد ثابت کنیم)

20

(حتی در مواردی که تلیف را نفی می کند من حق فاعل باید به آن عمل کنیم)

### اشغال سوم

حتی اگر استدلال به آیه نفر را بنده داریم ، نهایتاً می توان برداشت کرد ، مجتهدی که در حال

25

تفقه درین است ، فتوای او باین انذار برای ما ، ثابت می شود (خبرش برای ما عمل)

حجت می شود) نه هر شخصی هر خبری بدهد



آیه کتمان ان الذین یؤمنون بما انزلنا عن السیات والوردی ... ادلت بلینم ...

استدلال: این آیه بر حرمت کتمان دلالت دارد.

اطلاق در آیه (الذین یؤمنون) چون به صورت مطلق بیان شده پس حتی شامل جماعتی

نه آشکار کردن حقایق برای شنونده علم آور نباشد، هم می شود.

اعتماد کنیم  
← لازمند حرمت کتمان این است که در حالت عدم علم، وجوب قبول است (واجب بر قبول کنیم)

حجت بدینم  
10 (زیوانی شود که خداوند به علمای گفته باشد اگر کتمان کنند کار حرام انجام داده ایم اما برای مردم

واجب نکرده باشد که حقایق را که علمای آشکار می کنند را قبول کنند، (این مسئله لغو است)

شود  
15 ← قبول کردن حتی در حالت عدم علم مسئله قبول حجت آن می باشد ← حجت خبر واحد ثابت می

### اشغال اول:

در اینجا منظور کتمان کردن حقایق است که واضح و معلوم بودند و هر باند آن را می دانستند

قبلاً به صورت علنی این مسائل بیان شده بودند، (کتمان یعنی مخفی کردن آنچه بر اخصای واضح دارد)

پس شامل احکام شرعی که واضح و معلوم نیستند، نمی شود.

25 پس خبر واحدی که علنی نبوده، (مثلاً سخنی نزد امام آمده و امام مقلی را به او گفته اند)، در

این حالت اگر آن خبر مخفی شود، وقت کتمان برای آن، کاربرد نمی شود ← در این حالت نمی توان

حجت خبر واحد ثابت کرد ۲۰



### اشغال دوم :

تعمیر دادن حرمت کمال ، حتی به حالتی که بد اشتغال کردن ، علم مترتب نمی شود ،

مستلزم حجیت شرعی و تقدی نمی شود ، زیرا این احتمال وجود دارد که ...

ادامه مستقیم

### آیه سوال :

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ »

### استدلال :

امربه سوال (فاسألوا) دلالت بر **وجوب قبیل** دارد ، رکن لغو است (بسی سوال که سوال واجب است) اما قبول جواب واجب است (وجوب سوال)

از **اطلاق** (فاسألوا) وجوب سوال می فهمیم که هم شامل حصول علم می شود و هم این

حتی اگر علم حاصل نشد هم ، قبول کردن آن واجب است = **لازمه این سخن**

این است که آن را **حجیت** بدانیم (زیرا در غیر این صورت فقط وقتی که علم برای ما حاصل می شد ، قبول آن برای ما واجب می شد ، اما الان مطلقاً لغو است پس در هر

### اشغال اول :

جواب

به صورت تقدی ، همپس لازمه ای بین وجوب سوال و وجوب قبول وجود ندارد .

شاید جواب نیاز به بالایش داشته باشد (باینجه امربه سوال مطلق آمده ، اما قبول جواب شاید فقط شامل

حالتی باشد که علم حاصل شده باشد) مطلق نیست





### اشغال دوم :

فخاید این آیه کسانی هستند که در امور نبوت شک دارند، و آیه در مقام ارشاد آن ها به سوی

یک اعتقادی

راهی است که شک آن ها برطرف شود، نه اینج در مقام بیان یک حکم تقدیری باشد

منی توانم بگویم داره صحبت چند واحد بیان

پس این آیه به مسائل اعتقادی ربط داره نه چند واحد

(در مورد شک اعتقادی بپرید ۱۱۱ قرآن، تفسیر آیه)

### اشغال سوم :

معلق سوال، معلق نیت، با توجه به این بحث از آیه « ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحي اليهم »

معلوم می شود، که مورد سوال بریدن از اهل ذکر فقط در رابطه با همین موهب (یعنی

خدا تفریح

بستر بودن پیامبران) است و خدایه بر سر این فعل آمده، خدای تفریح است. (فاسلوا

← + سوال درباره اصول دین و صحبت چند واحد در مسائل اعتقادی معنا ندارد

(معنا ندارد که حرف عالم را در امور اعتقادی تقدیری قبول کنیم زیرا امور اعتقادی عقلی هستند)

← + وقتی مورد آیه خاص شد، نمی توان آن را در همه مسائل استفاده کرد.

### اشغال چهارم :

باقی تقریر از همه اشکالات گفته شده، باید ابتدا ثابت کنیم که مقدر از اهل ذکر حدیثی هستند؟

نه هر جوجه طلب ای

اول باید ثابت کنیم که مقدر از اهل ذکر طلبا و راویان هستند نه علمای ادیان گذشته

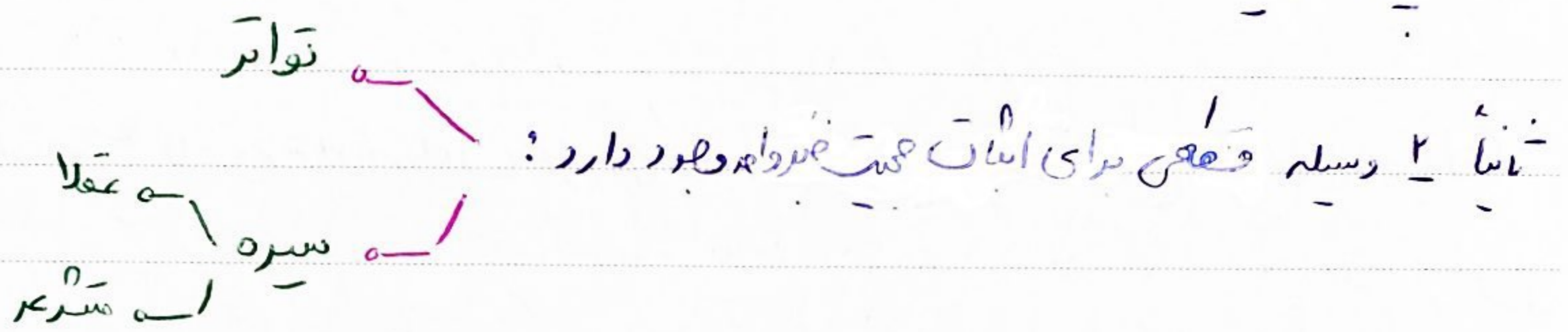


به استدلال به وسیله سنت شریف

اولاً سنت که برای حجیت خبر واحد می فوایم استفاده کنیم ، باید قطعی باشد .

چون اگر قطعی باشد و بندهای حجیت خبر واحد که خود امری قطعی است را اثبات کنیم ، دور

سنت صحیح است



تواتر : [ علی رغم وجود قدر مشترک تواتر اجمالی است چون لازمه اشراعی شده از همه روایات این است

جزء صحت امدها

در قدر مشترک همه روایات جنبه قطعیتی از آنها وجود دارد ، و حجیت بر این اساس است

اثبات

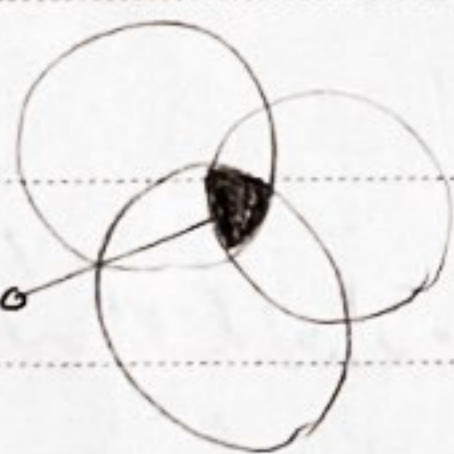
اخبار با هم وجه اشتراک دارند ، و در اینجا با تواتر اجمالی (از بین روایاتی که بعضی ها

بر حجیت خبر ؟ صورت مطلق دلالت دارند ، برخی بر حجیت خبر تقه و برخی بر حجیت خبر عادل )

می توان حجیت خاص ترین مضمون یعنی حجیت خبر تقه عادل را ثابت کرد ،

مثلاً خبر تقه عادل که حجیت شده به ما می گوید مطلق خبر واحد لا حجیت است و دایره

حجیت را وسیع تر می کند ، (یعنی اگر عادل نباشد) < حجیت خبر تقه ثابت شده



خبر مستند (اصف هنری)

حجیت خبر عادل تقه



استدلال با سیره مستر عمر :

مقدمه اول

روایات زیادی از ائمه سابق به اهل بیت است لایق می رسیده ، در این روایات مفید اینچنان شخصی نکرده ، جز با آن عمل می کردند ، چون هیچ عقلائی معترض آن است که به این روایات عمل شود .

مثال اگر اهل بیت لایق به این روایات عمل نمی کردند ، با توجه به اینکه با هیچ عقلائی خودشان می گذاشتند مخالفت نکرد ، لازم بود که اهل بیت در مورد عمل به این روایات از ائمه سوال کرده باشند و آن ها جواب منفی داده باشند ، پس به خاطر ۱ - اهل بیت سائله ۲ - مخالفت جواب منفی

با هیچ عقلائی لازم می آمد که سوال و جواب های زیادی مطرح می کردند ، خلاصه و به دست ما می رسیده ، (حتی بعضی ها ش ) ، در زیندین چنین چیزی به ما دلیل بر عکس (عمل نکردن روایات) به دست ما رسیده => کاشف از این است که اهل بیت به آن روایات عمل می کردند

استدلال با سیره عقلا :

مقدمه دوم

در این سیره اهل بیت ، سیره مستر عمر است از این جهت که معیار شرع بودند و آنچه از شرع معلوم است ، اما اگر با هدف نظر از تعقیب آن ها به شرع ، به هدف عامل بودنشان به بررسی بپردازیم می گوئیم : که این افراد به روایات ائمه سابق عمل می کردند و شارع آن ها را منع نکرده است



عول اند منع دردی در کار بود، این سیره تلاوت می شد و به دست مانع رسید، حلاله؟

دست مانع رسید، به صحبت ضد واهد را می رساند

یعنی توهم کرده و اشغال کرده اند که:

آمانی داریم که به صورت مطلق عمل به ضد یعنی رازی می شد و همچنین اخباری که صلاحیت  
ادف مانی علم  
علم  
مستند به آنچه آن علم دارای تلف  
بذرات

دارند ما را از این کار منع شده

جواب اشغال:

۱- هنگامی فرض کنیم سیره اهی عمل به این اخبار بوده و طی هد آن ها عیان کند و نتواند

(یعنی آن فرموده عمل نمی تواند) ، چنین فرضی بعد است زیرا:

۲- اخباری که به اهی می رسیده، معین، اطلاق می شود در اخبار رازی از عمل به سخن می باشد

۳- این فرض کنیم اهی است به ادله ردع از عمل به ضد واهد، غافل بوده هم بعد است

۴- این فرض کنیم که سیره اهی کاسف از این است که اطلاق ادله ردع در واقع

دلالت کافی بر نسی از عمل به سخن را ندارند، که باز هم ردع ثابت نمی شود.

مقدمه دوم  
تقدیر (سئو) و عدم ردع و علم کاسف از اینها و تأیید است. <sup>نکته</sup> صحبت ضد واهد ثابت شده



« ادله نفي حجت خبر واحد »  
تأیید  
سنت

نفي به وسیله کتاب قرآن :

استدلال : « وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ » عی فرماید به هر چیزی که علم نداری عمل مکن به طور مطلق نفی

دراز آنجا که خبر واحد امدی ضعیف است و علم آور نیست پس مستول این محکم می شود پس حجت خبر واحد

بسیع به اشغال :

① ادله ای داریم که حجت خبر واحد را ثابت می کند و این اطلاق می شود در آیه را چه صورت

لَقَدْ وَصَّيْنَا بِهِ صِدْقَ سِرِّهِ ، مَعْقِدَ (فَرِيقٍ زُنُّوا) حی نشد < پس حجت است .

نفي به وسیله سنت شریفه : ( الف ) علم به صدور آن ها نداری ( ب ) شهادی برای آن ها از قرآن نداری

استدلال : ( الف ) وجود روایاتی که بیان می کنند به عدم جواز عمل به اخباری که علم به صدور آن ها

از ائمه نداری مثل : « مَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ قَوْلُنَا فَالْزَمُوهُ ، وَمَا لَمْ نَقُلُوا فَزُودُوا إِنِّي »

بسیع به اشغال :

۱- این روایات صریحا السنه هستند و اخبار واحدی است که دلیلی برای حجت آن وجود ندارد

۲- مضمون این روایت شامل خودش می شود چون صدور جزو این روایت هم علوم نیست



و فرق بین این روایت و روایت غیر علمی وجود ندارد پس به خود این روایت هم باید عمل کرد.

چون مجرب (تودی) نفس حجت خودش می شود.

استدلال ۲: (ب) روایاتی داریم که بر عدم جواز عمل به اخباری که شهادت هدی برای آن ها از

قرآن وجود ندارد، دلالت می کند. مثل: <sup>توقف کند</sup> و اذا جاءكم عن حدیث غو جدم علی شهادت هدی ادرش هدی

من کتاب اب محمد و ابی و الا ففعلوا عنده

یا یسع به اشغال:

۱- استدلال از این روایت تا که دلیل نیست، مقصود از این روایت: <sup>اخبار</sup> کتابه از اخباری است که

هم در هاشم با سلیمان دینی باشد و با شریعت منافات نداشته باشد.

۲- از آنجا که این روایت به صحت مطلق بیان شده، پس هم شامل اخبار اصول دینی می شود.

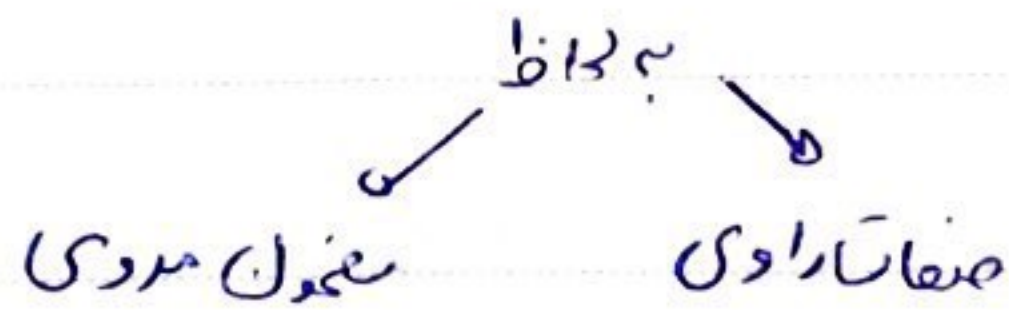
و هم شامل احکام می شود، و نیاز به شاهد فقط مختص روایات اصول دینی است نه

احکام، (به وسیله ادله ای که حجت خبر واحد در باب احکام را ثابت می کند این

اعلاق را قید می کنیم) (چون اصول دین در قرآن مطلق شده اما لزوم و احکام کلاماً مطلق نشده اند در قرآن)



### میزان و حدود اهمیت خبر واحد



### میزان اهمیت خبر واحد به کفا صفات راوی :

۱. **اهلیت :** خبرتقدیر با اعراف مشهور  $\Leftarrow$  وثاقت راوی  $\Leftarrow$  موضوعیت دارد  $\Leftarrow$  اهمیت دارد

۲. **طریقت دارد  $\Leftarrow$  اهمیت نیست**  
طریقت برای کشف صدق راوی

۳. **موضوعیت دارد  $\Leftarrow$  وثاقت راوی  $\Leftarrow$  خبرتقدیر با عمل مشهور  $\Leftarrow$  اهمیت نیست**

۴. **سبب و مستی است  $\Leftarrow$  اهمیت نیست**  
در صورتی که عمل مشهور موجب اطمینان شود (به حالت داریم)

۵. **طریقت دارد  $\Leftarrow$  اهمیت دارد**

موضوعیت دارد	طریقت دارد	
✓	×	مزدوی با اعراف مشهور
×	✓	مزدوی با عمل مشهور

۱. **اهلیت** : بین فقط اهمیت خبر عادل است . (مفرد آیه ها)

۲. **طریقت** : (هم روایان هم سیره) : بین اهمیت خبرتقدیر است خبر عادل بنا بر

۱. **دلیل اینست** : چون رویدادانی علیاً به این خاطر نبوده که در مضمون خبر احوال کرده

و مضمون را مناسب نیافته اند بلکه به این علت بوده که در نقل خبر (صدق راوی) اعلانی یافته اند  
 بین این اعراف شماره و علامتی است بر این عمل

۲. **اهلیت مشهوره** : خبرتقدیر **اطمینان** شود - جابر صفت خبر واحد بر این اطمینان است

### میزان اهمیت خبر واحد به کفا مضمون مروی (روایت شده) :

۱. **خبر هجرتی باشد نه صدسی** : (چون ادله خبر واحد شامل خبر حدیسی نمی شوند)

۲. **بار دلیل قصصی الصدور مخالفه تراشیده** : چون این ادله ، اطلاق موهوم در ادله

اهلیت خبر واحد را به صورتی که ذکر شد اقلید می زند (وقتی خبر واحد مخالف بار دلیل فعلی است خبر واحد) بار دیگر خبرتقدیر



« قاعده سماع بر ادله سنن »

یا مکرره

که بیان می کند روایاتی که سبب بردن رایبان می کند (ثواب دارد) می تواند از سند آن حتی

اگر ضعیف باشد چشم پوشی کنید (سماع کنید) ، و آن غیر رجحان بدانید (این برداشت نادرست است)

دلیل این امر اجماع من بلوغ می باشد : (یعنی مثلاً از امام صادق) : کسی که چیزی از ثواب

را بشود و آن عمل کند ، اگر چه در واقع می رسد باشد ، آن ثواب او می رسد

[بعضی درست حدیث : ثواب به خاطر اقدام و حرف شنوی می رسد نه به خاطر عمل غیر واقعی]

از معنای این روایت چند احتمال را می توان برداشت کرد :

۱ - جعل حجیت برای مطلق بلوغ (یعنی هر چه به شما رسید حجیت است)

\* در واقع کسانی که قاعده سماع را برداشت کرده اند ، از همین احتمال بوده ، در حالی که درست نیست

چون همین روایت ثوابی برای عامل فرار داده می شود ، حتی اگر چند مخالف با واقع باشد

بنابراین اگر ثواب از جهت حجیت بلوغ ایشان شود ، دلیل معنا نداشت که در چند بلوغ

حتی اگر چند مخالف با واقع بود ، باز هم ثواب دارد پس شاهد روایت این استدلال را نقل می کند

چون مطلق بلوغ حجیت است و بنا بر مطلق بلوغ در رسیدن چند ثواب ثابت بود ، پس نیازی نبود

که بلوغ که مخالف با واقع باشد یا نباشد



۲- هر توبائی که به شما گفته شد ، همان موقع بخوانید یک استغاثه برای آن عمل می کند

این هم استغاثه است : برداشت کرده اند که توبان به خاطر آن مطلب جعلی و غیر واقعی

درده می شود ، و این فرقی دفع می شود : به اینج برای متوب شدن توبان بر عمل لازم است

عما مملو است فعل توسط شایع ثابت شود بلکه همین عملی استغاثه برای توبان بر عمل

کفایت می کند

سین این اعمال و عملی ندارد بلکه اینج ارعاشد که توبان بر یک عمل فرج بر مملو بودن آن است

و این ارعاش است

۳- ارشاد به حکم عقل : که استغاثه کردن خوب است ، و چون خداوند استغاثه کار دوست دارد

چنانکه عنان استغاثه داری انجام می دهد ، خداوند به خاطر استغاثه کردن ، توبان می دهد

که این اعمال درست است ( مستحق توبان می شود ) البته نه عما آن وعده توبائی که گفته شده را در روایت

مشاع به او برده ، (عقل حکم می کند که عامل استحقاق توبان دارد )

۴- خداوند وعده داده ، به خاطر مصلحتی که در نفس وعده و عهد دارد همین که وعده توبان

را سببی ، حتی اگر برای توبان استغاثه است ، خدا توبان می دهد ،

سین مورد سوم باید به انفا فرموده شود تا میزان توبان هم معین شود . یعنی خداوند از جهت

توین شاید همان وعده ای که را که در روایت گفته شده را ، عامل آن می دهد





### "مسئله حجت فور"

عقدمه:

دلالت دلیل شرعی

اگر قفص باشد یا به علم قطع (موجب احتمال باشد) حجت است

در ظاهر حجت قطع و احتمال است مثل فعل معصوم که دلالت بر عدم حرمت دارد. دلالت عقلی دائمی است

یا مثل دلالت لفظ وقتی که نهن صریح باشد یا نهن بودنش به واسطه قرائن ثابت شود

اگر مدلول مجمل باشد (یعنی بین چند احتمال مادی مردد باشد) جامع بین

احتمالات حجت است، البته به شرعی که جامع یا احتمال (طرح احتمال) اند تلفظ آور داشته باشد.

هر احتمالات دیگر نیز در صورتی حجت می باشد که یک دلیل خارجی، احتمالات دیگر را نفی کند، در این صورت با اضافه شدن این دلیل خارجی به اثبات جامع، احتمال دیگر ثابت شود

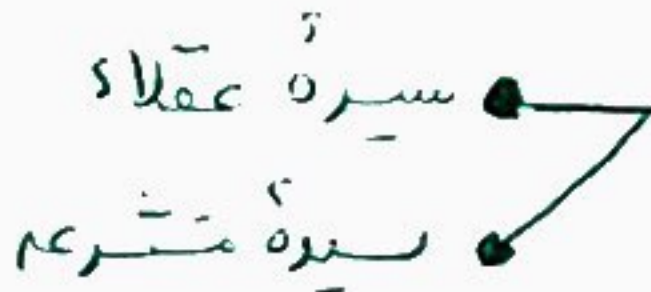
اگر مدلول بین چند احتمال مردد باشد ولی یکی از احتمالات قوی تر

باشد و زودتر به ذهن خفور کند حجت است

به خاطر حجت بودن خفور است (خفور در نفس مراد مطلق حجت است: اجماله خفور)

نکته: اجمالت عموم، اجمالت اطلاق، اجمالت حقیقت همگی از معادین اجماله خفور هستند

مسئله حجت فور



۱- سیره عقلاء:

از آن جای که این سیره، مستحکم است و عقلا در اعراض تکوینی دست نمی یازند و خود را عمل می کردند

بین احتمال اینها به ابدات شرعی هم سرایت کند و مردد است، پس اگر شارع به آن راضی نبود



لازم بود که آن را ردی کند ، در حالی که سلوت کرده ، دستورات او کشف از اضماعه تا سید

سیده می باشد .

نقطه : نفییم که سلوت معلم یا از حجت نطقه عقلی است یا استقراری ، در این بحث نمی توان به نطقه

استقراری تسلط کرد چون در اینجا سخن از حجت خود را است پس نمی توان حجت خود را با خود

حال معلم در اضماعه اثبات کنیم . باید از ادله قطعی استفاده کنیم . (خود زنی معتبر است نزد عقلا)

۲- سیده متوعد ؟

سیده متوعد بر عمل به خواهر قرآن دست بوده است . (اگر سیده معاهد یا معلم سید را باید بدی حاکمین

آن می شد و آن بدل همان نقل می شد و ما نمی رسید ، حال که همین چیزی به ما نرسیده است پس نبوده ، در نتیجه معاهد

سیده اثبات می شود ) < معاهدت رسید به صورت اینی کشف از اضماعه معلم دارد (بدون نیاز به

اینکه لازم باشد سلوت معلم را هم به آن اضماعه کنیم یا اینکه بلویم چون ردی نکرده یعنی اضماعه بودند

اشغال نرفتنه :

احتمال دارد به خاطر رضای از عمل به فن ، یا به خاطر اطلاق ادله برائت ، از عمل به سیده ردی

شده باشد

جواب : از همان ادله ای که برای حجت خود واحد استفاده کردیم اینجا هم همان جواب ها را می توانیم



برهم . علاوه ادله بری از محل به من ، شامل خودشان هم می شود ، چون خود این

ادله هم ادله قضی هستند پس حجیت ندارند و اتفاقاً همین ادله ای در مقابل ردع ممکن نیست .

5

موضوع الحجیه ۲

خود یا دلالت

- تصوری : حتماً سبب لفظی از دماغ بریده ، ذهن می رسد
- تقدیری : کاشف از اراده متکلم در یک فضای خاص می باشد

10

\* ظاهر هر دومی این است که مدلول تقدیری با تصوری مطابقت داشته باشد (۱۵) (۱۶) (۱۷) اولیه الفظاً مورد تائید

موضوع حجیت ۳

15

موضوع حجیت **فقط تقدیری** است زیرا فضای حجیت اثبات مقصد متکلم به وسیله کلام است .

(در خود تصوری فقط وسیله ای برای تعیین مراد تقدیری می باشد و نمی تواند به طور مستقیم موضوع حجیت باشد)

\* باید به این نکته هم توجه کرد ، که طاهی ، متکلم به وسیله یک قریب می خواهند که مراد تقدیری او

با مدلول تصوری فرق می کند (بگردانیدن بیار - تطورات شجاع) ، و ثبوت این قریب طاهی ادوات

قضی است و طاهی محتمل (احتمال بعد از تعیین حدی) (مثلاً وقتی که داریم به سوال کسی گوش می دهیم

25

و یک نطفه غفلت می کنیم ، شد می بینیم که آیا قریب به کار برده یا نه) در هر دو صورت نمی توان حکم ، مطابقت

دلالت تصوری با تقدیری دارد ، در حالت اول ردیف داریم به عدم مطابقت در حالت دوم هم با وجود تردید نمی توان حجیت صادر کرد

\* (س) احتمال هم باشد حالات قطع به وجود نمی آید است < عدم جواز صدور



## « فواهد آیه ندم »

استفاد: برخی « اخباریون » معتقدند که ظاهر قرآن حجت نیست مگر اینکه نص صریح باشد.

یا از طرف امام مسلم، تفسیر شده باشد، و برای ادعای خود به دلیل می آورند:

ادله اخباریون برای حجت بودن ظاهر قرآن:

دلیل ① و آیه قرآن: « وَ مِنْ آيَاتِ حِكْمَاتِهِ ... وَأَعْرَضْنَا عَنْ قَوْمِ عَصِيبٍ مِمَّا نَسَى نَسْرَهُ »

بسیار درستی چون این آیه، از بیعت از آیات مشابه نمی نشود، و منظور از آیات مشابه هم هر چیزی

است که نص صریح نباشد، لذا فواهد هم، جزو مشابهات می باشند، زیرا الفاظ این صلابت

را دارند، که احتمالات مختلفی برای معنای آن لفظ بقول برداشت کرد، پس

معانی مختلف از یک لفظ با هم تشابه دارند،

پس: رد استناد به قرآن:

① از آنجایی که معنای یک لفظ، نسبت به باقی معانی، خود رسیته می دارد، پس نمی تواند

جزو مشابهات قرار بگیرد، در واقع مشابهات محض همان الفاظ مجهول هستند

« خود در لفظ به معنای مشابه بودن نیست »



۲) حتیٰ انّ قبول کنیم که فواهد جزو مستلزمات هستند، باز هم نمی توانیم بپذیریم

که آیه ما را از عمل به مستلزمات به نحوی نبی کند، بلکه آیه از اینجای آیات مستلزمات را از آیات

حکم جدا کنیم و قهقهه ای بکنیم، داشته باشیم، نمی کند، (باید در کنار هم قرار داده شوند)

دلائل آیه بر این است که آیات حکم مستلزمات از هم جدا شوند

۳) بعضی گفته اند که خود این آیه هم جزو فواهد قرآن است، و نفس مدح سبب است

دائر بپذیریم این آیه حجت فواهد را نفی می کند، پس این حکم شامل خود این آیه هم می شود،

پس حجت ندارد، (خودش خودش را نفی می کند!)

X دلیل دوم: روایات: ۳ دسته هستند  
X قرآن را حقا فاجده اصلی آن و غیره می خوانند  
۱- عدم قرآن، صورت مستقل و بدون رجوع به حکم جائز است  
۲- تفسیر به رأی غیر قرآن جائز نیست

۱- روایاتی داریم که دلالت بر این دارند که قرآن را فقط خود (فاجده اصلی قرآن یعنی آیه) می خوانند

جواب می دهیم:

۱) اولاً که این روایات ضعیف السند هستند (حتی کاتب چون راوی آن ها ضعیف) مردودش

ثانیاً الله واقفاً فواهد قرآن حجت بندند، (با توجه به اهمیت سأل) لازم می آید که اصحاب الله

که خود الله مردم را به آن ها ارجاع می دادند، از آن اطلاع داشته باشند نه فقط ۴ تا راوی

ضعیف این را بپوشد و بصیرت را بیان کند موقت هستند ندانند!



۲) خود قرآن در فریاد که این کتابی است برای هدایت انسان‌ها، پس این روایات

ضعیف با قرآن تعارض دارند، و هر چندی که با قرآن فی‌الف با سوره، از حجیت ساقط شود.

۲- روایاتی که دلالت دارند، فحوم قرآن مستقلاً و بدون رجوع به اهل بیت جایز نیست

جواب می‌دهیم: اول باید در روایات فعل کنیم (مسئله) بعد اگر قرینه‌ای پیدا کردیم به آن

عمل می‌کنیم اما اگر قرینه‌ای نبود، نباید بگوییم حلاله قرینه‌ای است پس کلاً به ظاهر

هم نمی‌توان عمل کرد، پس بر عدم حجیت قواهر به شکل مطلق دلالت ندارند

۳- روایاتی داریم که دلالت دارند که تفسیر بر رأی خود قرآن جایز نیست، دلیلی که تفسیر بر رأی

کند، کافی است.

بعضی معاین صورت این اشغال جواب داده اند که:

تعمود در معنای لفظ، تفسیر کردن نیست، زیرا تفسیر یعنی پدیده و عجاب را از روی تقوا داریم (لطف القناع

حال آنکه پوشش روی معانی ظاهری نیست، بجز اقسام آن را کنار بزنیم.

شود بعد این جواب رد کرده اند:

این توجیه در مورد قواهری است که فحوم آن‌ها نیاز به دقت نظر ندارد،

اما در مورد قواهری که مقابله هسته (جذب و طرد) رسیدن به شیخیه‌ای نیاز به دقت نظر دارد.



که این نوعی کشف القاع و تفسیری باشد.

جواب صحیح تر؟

۱ - تفسیر بر رأی یک اهل علم فقهی است. دستور از آن در زمان نص و تشیع، اعمال

حدس و استنباط (پسندیده ترین کلام بوده) بوده و شامل رأی و نظری که مستثنی بر قواعد عدلی

محمولی است نمی شود (قواعد عدلی نیست)

۲ - این روایات مذکور، اصلاً <sup>افلاق</sup> نداشتند، بلکه از سیره عملی ظاهر باشند،

زیرا آن سیره عقلاً باشد باید نبوی از آن هم منسوب با قوه بردوح (نبوی شده) دانسته باشد

لذا چنین ردعی برای نبوی از سیره لغت نمی نهد، (چون استیفاء منسوب با سیره را ندارد)

و آن سیره مستند است. اصلاً روایات بازم صلاحت ردع ندارد بلکه بر عکس

سیره آن افلاق را قید می نهد.

۳ \* علاوه روایاتی داریم که بر تفسیر همین ظاهر قرآن دلالت دارند، مثل حدیث تفسیر:

در این حدیث تفسیر به قرآن مطرح شده، و این تفسیر از عملی با قواهر محقق می شود.

۴ - روایاتی که امروزه ارجاع شروط (مطلقات) به قرآن می کنند:

هر شرطی که در معاملات بیان می شود به قرآن ارجاع دهید، اگر موافق با قرآن بود بپذیرید وگرنه باطل است



استدلال: اگر مستقراً مخالفت بالقدر قرآن باشد پس بر مخالفت با ظاهر قرآن هم مبارک است

(خود باید ظاهر را بفرموده تا شکی در مخالفت با قرآن است)

اگر " " با بردار واقعی " " پس با اطلاق معنی تأسی می کند که در قرآن

در مقام بیان (بودن در وقتیکه نزدیک بود)

صرفی برای عدم معنای واقعی قرآن وجود دارد، از جمله این معنی عملی، ضواهر است

۳- روایاتی که امر می کنند به اینکه هر چیزی که اهل بیت سبب داده شده را به قرآن عرضه

کنند، اگر مخالف با قرآن بود، آن را رد کنند

استدلال:

\*

اگر مستقراً مخالفت

مخالفت با مفهوم قرآن باشد پس نمی شود پس چون خود این روایات با سبب معنی قرآنی هستند و معیار می دهند که کدام اخبار قبول کنند و کدام را رد کنند

مخالفت با نص قرآن باشد پس نمی شود پس مخالفت با نص که در الوعز است پس

مستقراً همان معنای رابع و شامع یعنی مخالفت با ظاهر بوده نه نص

مخالفت با ضواهر قرآن باشد پس نمی شود پس چون مردم باید ضواهر را عرضه

نمایند تا بتوانند آن را رعایت دهند

بیان عیب ظاهر قرآن

حالا:

نسخه گیری؟ ۱- درسته روایات بیان شده

۲- عدم " " " "

اگر روایات درسته اول مقدم شوند پس مطلوبه ما همین است در غیر این صورت هر دو درست ساقط

می شوند! ← با توجه به سیره در عمل به ضواهر حکم، عیب ضواهر می دهیم



نکته: امضای این سیره یا مسهم از خلال عدم ثبوت ردع ثابت می شود.

(فرض بر این بود که روایات نسی کشنده، سابقاً بشوند) - پس ثابت نشوند

از خلال استسقی امضای ثابت می شود.

5 (حی دانیم این سیره قطعاً بوده و مورد تأیید بوده، اما بعد از صدور روایاتی که

رادع این سیره هستند در بقای آن شک می کنیم - استسقا - امضای سیره ✓

X دلیل دوم: قرآن مجمل است X چون:

10 ۱) به این دلیل که یا خداوند محمد آن را مجمل قرار داده تا نیاز مردم به آن شدید تر شود.

۲) یا والا بودن معانی قرآنی همین اطمینان دارد که فهم آن آن باشد.

15 جوابی دهیم؟

1) اعمال نیکوئی خلاف علمت نزول قرآن است، و اقامه حجت بر اصل دین متوقف

بر درک و فهم مضامین آن است، و ربط دادن مردم به آن فرعی بر اقامه حجت است.

20 2) معانی دالای قرآن نباید سبب شود که هدف از قرآن یعنی هدایت انسان ها از سن برود.

پس معانی به گونه ای بیان می شوند که این هدف محقق شود، (انسان و تامل فهم بیان شده اند)

25 ← نتیجه: خواهر قرآن مثل خواهر سنت، حجت هسته.



ادله ضروریه شرعی: جهت کبریا  
(عقلی) ✓

### الدلیل العقلي

اشبات قضایای عقلی  
حجتیه دلیل عقلی

تعریف: هر قضیه ای است که عقل آن را درک می کند و امکان استناد و حمل شرعی از آن

دلیل عقلی وجود دارد. (هر قضیه ای مستحب دارد ضروری و کبری)

(عقلی: عقیده مشترک در اجتماع)  
مثلا (هم ضروری هم کبری)

تفسیر دلیل عقلی:

صغری: عقل این قضیه را درک می کند. **تفسیر عقلی**

مثلا ملازمه عقلی بین ضروری و مقدمات آن  
جزئی (فقط کبری)

(جزئی: مورد خاص در استناد) مثل حمل عقل بر حرمت دروغ

کبری: درک عقلی حجت است. **کبری**

درک عقلی قضیه با مستند: نیاز به حجت ندارد چون حجت آن ثابت شده.

درک عقلی قضیه نباشد: در باره آن جهت کبریا

(حجت ندارد)

### اشبات قضایای عقلی

مستقل: یعنی نیازی نیست برای استناد، دلیل شرعی را دلیل عقلی اضافه کنیم

مثلا حمل حرمت ظلم نیازی نیست به دنبال تفسیر شرعی باشیم تا نبودن ظلم را بفهمیم

عقلی و قضیه عقل  
عقیده مشترک در اجتماع

غیر مستقل: یعنی نیاز داریم که یک دلیل شرعی که قبلاً ثابت شده را به آن اضافه کنیم

مثلا حمل عقل بر ملازمه و درجه ضروری و وجود ملازمه آن. اشکال برای اثبات وجود

و ضرورت لازم است اول و خوب نماز را ثابت کرده باشیم بعد و بعد و غیره عقلاً تفهیم



تحلیلی: در مورد یک شیء ملین، تفصیر و بحث می کنند (معنی شکر)

مثلاً واجب تقیری: آن است که ملف مجیرین چند فعل باشد (توضیح می دهد)

تفسیر عقلی

تولی: در مورد حال بودن، یا ضرورت داشتن یک شیء بحث می کنند (کاری به معنی ندارد)

مثال حال بودن امر به فعل متفاد در آن واحد و در آن واحد و به هم نیاز مجوز هم یکی از صورت های امر به امر

گاهی سلب هستند: بدون یک حکم شرعی را استنباط نمی کنیم

مثلاً: حکم به این شخص عاجز و ناتوان، تلفظی به گردش نیست

تفسیر تولی مستقل:

گاهی موجد هستند: بوقت یک حکم شرعی را استنباط نمی کنیم

مثال: اگر عقل حکم به حرام بودن فعلی کند => شارع هم حکم به حرام بودن می دهد

نکته: تضایق عقلی اما هم مرتباً هستند، گاهی تفسیر تحلیلی در تریبی یا تحلیلی دیگر یا برعکس اثر می گذارد.

مثال تحلیلی در تریبی: (همان موردی که موضح می تواند حکم را به دنبالش بیاورد) پس (سبب)

هم می تواند سبب را به دنبال خودش بیاورد. مثلاً قصد قربت در ملاک تأسید دارد و در تعلقش

این تفصیر واجب تقیری می شود X ؟ تفصیر

مثال تحلیلی در تریبی: همان رابطه ای که (سبب حکم و موضح) را (سبب و سبب)

مثال است قصد قربت در تعلق واجب تقیری افقد شود.



شال تدلیبی در محلیه و در معلق واجب بقیدی ، منی توان (حال است) قصد قریب کرد

چون بایش می شود واجب بقیدی این طور تفسیر شود: واجب بقیدی ، واجب است که قصد

قریب در ملاک آن رعین است ، نه در معلق آن

استحاله التلیف بغير المقهور

یعنی کلامی: از جهت عملی ، عقوبت بودن عاجز به خاطر مخالفت با تلیف ، قبیح است

حکم حال بودن تلیف

برای عاجز و ناتوان

یعنی فقیری: با وقوع نقر از عقوبت ، نلا نفس تلیف به عاجز (غیر مقهور) قبیح است

\* توضع مفاک فقری

هر تلیفی در مرحله ثبوت شامل (ملاک - اراده - اعتبار) است

در ملاک (بدین مصلحت و منفعت) ، واضح است که قدرت داشتن ، (عاجز نبودن) ، شرط ملاک نیست

(یعنی چه عاجز باشد چه قادر) فقری در مصلحت داشتن یا نداشتن آن تلیف ندارد

دوست داره که انجام است

در اراده (در صورت نفسانی درونی - جب ناشی از ملاک) ، در این مرحله هم قدرت شرط نیست

بالعرض (موقتا حال است نه همیشه)

چون اگر جب به کاری زیاد باشد ، می تواند ، علاوه بر این ، به حال یا تغییر بعلق بگردد

به حال زانی هم بعلق بگردد



و اگر جاری به انبیه تحریک ذرات باشیم : در حق عاجز ثبوتش ممکن است

در اعتبار

بدون این لغوی شدن باید ، چون این امکان وجود دارد که هدف اعتبار ،

کشف ثبوت ملاک و اراده بشر ، [ حقوقی خواهد از علاقه اش به انجام آن کار خبر دهد  
و منی خواهد شخصی را برای انجام آن کار تحریک کند ]

و اگر جاری به انبیه تحریک داشته باشیم : نفوذ در این حالت است که داشتن

قدرت شرط است ، چون تحریک عاجز محال است

در نتیجه :

\* در اعتبار ، انبیه تحریک افذره است ، (متضمن اعتبار و جعل با هم است)

← هر تلیفی مشروط بر این است که ملایف قدرت انجام آن را داشته باشد و درین

تکلیف الزامی و غیر الزامی تفاوتی نیست ، همچنین بین تکلیف به انجام ترک آن تفاوتی

نیست ، چون غیر معقول به کسی که قادر به انجام کاری نیست ، بخواهیم به او امر یا نهی کنیم.

قدرت در اعتبار شرط است نه به لحاظ ملاک و اراده (گاهی در این مورد دارند گاهی نه)

حالاً اگر قدرت در ملاک دلیل بود<sup>سه</sup> یعنی در تکلیف شرعی قدرت دلیل است : قدره شرعی

اگر قدرت در ملاک دلیل بود<sup>سه</sup> یعنی در تکلیف عقلی قدرت دلیل است : قدره عقلی

(وقتی که شرع قدرت را دلیل در تکلیف نمی داند ، اما عقل می داند که باید قدرت شرط باشد)



نکته: در حال بودن تکلیف برای غیر مقدور افرقی نمی کند که این تکلیف مطلق باشد

(بله در آسمان پرداز کن) یا بقیده حالت اجتنابی باشد (مثلاً بله: انرازیب سطر)

بالا رفتن در آسمان پرداز کن

توبه: شتره شتره بودن قدرت:

از تقر لاهی (دیناں تواب دعقاب) شتره قدرت اینها: انرا قدرت به تکلیف ندارد پس عتاب نمی شود

از تقر فقری (نفس همذ تکلیف) سه بعضی ها: شتره اس معلوم نیست (در فرض این بلویم

کسی که قادر نیست عقوبت نمی شود) چه بلویم تکلیف به غیر مقدور ممکن است چه بلویم

حلال است هیچ اثر و شتره ای ندارد. حالانکه عتاب نمی شود چه بلویم تکلیف داشته یا نداشته شتره ندارد

از تقر محبت و هرب قضا:

انرا قدرت را شتره اثبات تکلیف بدانیم به بر مملکتی که قادر نیست تکلیف وجود ندارد.

کاسف از بیوت ملاک نیست (بافرض سقوط دلالت مطابق از حجت دلالت اثبات سابقاً

نمی شود) چون هندی که کاسف از ملاک باشد وجود ندارد تا دلالت کند که ملاک پرداز

بیشتر در حق مملکت مذکور فوت شده <=> قضا لازم ندارد.

انرا قدرت شتره است تکلیف باشد تکلیف ثابت است کاسف از بیوت ملاک است

چون ملاک فوت شده (چه با مجز چه با عذر) <=> واجب که قضا انجام شود



وجود ذهنی (مطلقاً) به اراده یا اعتبار

مراحل حکم  
حکول : (باصطلاح شرعی) : شارع حکم را به صورت قصه قصیه یا تمام میوردش شرعی کند  
(تکلیف) صورت قصیه شرعی در حق جمیع مملکین ثابت است

محکول : (باصطلاح فعلیه) : زمانی که میورد در خارج در حق هر مملکتی ثابت شود  
محقق شدن شرایط لازم در موضوع  
تکلیف فقط در حق او فعلیت پیدا می کند (و موجب فعل)

به فعلیت رسیدن

حکول از آغاز وجود دارد ولی محکول بعد از تحقق میورد در خارج میورد می گردد

میورد نسبت به محکول به سبب علت برای تحقق آن گشته ولی نسبت به حکول این همین نیست

زیرا حکول قبل از آنکه میورد در خارج تحقق یابد، تحقق یافته است

\* البینه قوام حکول از همان ادل بر فرض و بقدر میور است (بهر معنی) یا خیر (باعتبار القدر و بقدرها)

\* حکول به معنای بقدر ذهنی میور است شارع استقامت، روانی و... را فرض می کند یعنی ندانند آن را حکول

\* محکول به سبب بر وجود خارجی میور است

اشغال : عود ای گفته اند که حکم مشروط محکول نیست، چون سربا به محض این حکم را صادر

کند، حکم محقق شده، دیگر حکم مشروط معنی ندارد

جواب : آنچه به وجود اعمال حالتی مدلل و تحقق می یابد، حکول است نه محکول، و آنچه به ما

ارضا داریم مشروط است محکول است نه حکول، پس اشغالی نیست



در تنوع القیود و احکامها

- بحث از: ۱- تقسیم قید به وجوب و نهی واجب
- ۲- حصولی بودن قید و وجوب و نهی بودن قید واجب
- ۳- لزوم اختیاری بودن مقدمه واجب
- ۴- مفعول یا عنید مفعول بودن مقدمه واجب
- ۵- وجوب مقدمه مفعول

تنوع القیود:

در جمله: اذا زالت الشمس فصل متعیرا ۲ قید داریم

فعلی  
وهر بدو: زوال قیود  
یعنی قبل از زوال  
وجوب یا نهی است

واجب: حرارت: وجوب فعلی بعد از زوال

ثابت است حتی اگر ملغف معذور باشد پس حرارت

قید وجوب نسبت به قید برای غیر نفس صلاة است

متعلق وجوب  
قید واجب

تکلیف: نماز با حرارت:

۱- حصه حصه بودن (واجب) نماز به وسیله قید اخذ شده در آن (حرارت)

هم امر به صلاة

۲- متعلق نفس امر شارع به واجب از آن جهت مقدمه بر قید است (نماز با حرارت) امر امر

صلاة با حرارت

۳- قید (حرارت) نسبت به نفس صلاة (ذات) علت یا جزء علت نسبت

صلاة مقید شده (ذات + قید) علت تقید می باشد

(یعنی اگر حرارت نباشد نماز مقید به آن هم

یافت نمی شود)

۳- نسبت حرارت به تقید (ذات + قید) نسبت علت به معلول است



فَتِدَفَقًا بِرَاي دَهْوَب شَل : بِالْفِغ شَدَن بِرَاي دَهْوَب نَمَاز بِرَاي مَكَلَف يَازَوَال بِرَاي نَمَاز

فَتِدَفَقًا بِرَاي وَاجِب شَل : حُرَات بِرَاي عِلَاة كِه وَاجِب اِهِيه

بَتِد بِرَاي هِم وَجُوب هِم وَاجِب شَل : هِم بِرَاي وُجُوب هِم فَرَارِيدَن مَاه رَهْمَا بِرَاي وُجُوب رُوزَه

بَرَاي وَاجِب هِم : دَر مَاه رَهْمَا رُوزَه وَاجِب اِهِيه نَه بِعِدَاز

آن ( رَشِد قَضَايَه جَاي آدِرِيم بِعِشَن )

احكام فتد متنوعه

1 \* اِنْد فَتِد بِرَاي وَجُوب بَاشَر ← تَحْصِيْلَتِش بِر مَلْف لَازِم نِيَت X

حِين : قَبْل اَز حَصُول فَتِد وَاجِب ، وَجُوبِي بِر مَقْدَمِه وَجُوب نَدَارَد وَبَعْد اَز تَحْقُوقِ اس

بَر مَلْف تَحْصِيْل كُودَش مَعْنَايَا نَدَارَد ، حِين حَاصِل شَرَه

( لَازِم نِيَت مَلْف خَرَج نَلَدَه ، بِطَلَاشِ هِم كُنَد تَا هِمَا سَتَطِيعِ بَشَر )

2 \* اِنْد فَتِد بِرَاي وَاجِب بَاشَر ← تَحْصِيْلَتِش بِر مَلْف لَازِم اِهِيَت ✓

حِين : حِين اِنْد بِر وُجُوب تَقَلُّق كُودَتَرَه وَاجِب + تَقْصِيَد ( ذَات + اِمْر ) سِن بَايِرِ آن

رَاي حَصِل كُنَد تَا مَعْدِ شَدَن حَاصِل شُود تَا اسْتِثْنَال وُجُوب حَقُوق شُود

3 \* اِنْد فَتِد بِرَاي وَجُوب وَاجِب بَاشَر ← تَحْصِيْلَتِش بِر مَلْف لَازِم نِيَت X

حِين : لَفِيْم فَتِد وُجُوب تَحْصِيْلَتِش لَازِم نِيَت ، اِمَا اِنْد حَاصِل شَدَن لَازِم كِه بِرَاي وَاجِبِ آن رَاي حَصِل نِيَت



بطلان

از آن جهت که قید واجب، تحصیل آن لازم است. پس قدرت (قادر) بودن مللف

در آن شرط نمی باشد، بدین معنی در قید وجوب، گاهی مللف قادر است مثل استقامت گاهی  
سهمی تواند تلاش کند تا تسبیح شود.

قدرت داشتن اهلای معنی ندارد، مثلاً زوال عزربیه، پس اهلای قدرت در قید وجوب شرط نیست.

مقدمه شرعی و عقلی

مقدمه شرعی: شارع به واسطه آن مقدمه (قید) امر واجب را تعیین می زند، را امر ب

آن حصه خاصه مقدم می شود. (قید واجب که شارع تلفت مقدمه برای امر واجب باشد) مثل طاعت برای نماز

مقدمه عقلی: قیدی که برای تحقق امر واجب است اما شارع تلفت، عقلاً می فرضیم که

لازم است، مثلاً سوار شدن به هواپیما برای رسیدن به حج، برقیه بلیه (بزرگراه بگری جهود نه باشد)

بطلان

مقدمه عقلی امر ← قید برای واجب بود، باید تحصیل کنیم امر قید وجوب بود لازم نیست

بطلان

مقدمه واجب (صریح عقلی یا شرعی) در امری که قبل این مقدمه در مللف

واجب است که ذی المقدمه آن به فعلیت رسیده باشد.

یعنی هنوز وقتی واجب می شود که نیاز با داخل شدن وقت زوال داعیه شده باشد اما قبل از زوال

وجوبی برای وجوب وجود ندارد.



اگر امر واجب مقدمه داشته باشد (پیشترعی، پسر عقیلی) (+) و بعد آن عشره طوبه زمان معنی

پیشتر : و بی تحصیل این مقدمه در آن زمان معین ممکن نباشد و اگر در زمانی قبل از

زمان واجب انجام نشود، با انجام ندادن آن واجب هم از دست می رود (فوت می شود)

چون بعد از آن امکان انجام دادنش نیست.

10 **وَضِيقُ مَلْفٍ :** تحصیل کردن این مقدمه، قبل از زمان و بعد آن، بد ملف واجب نیست،

مثلاً، قبل از دفن زوال و بعدی برای نماز نیست، تا آن وقت که به مقدمه آن یعنی وضو دست نیاند

و بعد وضو بشود، در واقع با ترک وضو قبل از زوال ملف عاصی محسوب نمی شود، چون هنوز

و بعدی به فعلیت نرسیده بوده.

15 (+) كَفَيْتُمْ هَرَبْلَيْفِي مَشْرُوطًا بِقُدْرَتِ مَلْفٍ اِيْتِ ، وَ دَر هُنْفَا زَوَالِ فَرْدٍ عَاجِزًا زِ اِيْتِمَامِ مَقْدَمِهِ وَ اِيْتِ اِيْتِ .  
بین طوبه قاعده، تحصیل مقدمه بر ملف واجب نیست. (قاعده این بود که تحصیل مقدمه در صورتی

واجب است که ذی المقدمه با تمام وجودش، فعلیت یافته باشد)

20 **مقدمه دائم الموقوفه :**

گاهی برای امداد واجب، هزاره مقدمه آن، مفوت است، مانند تحقق در عرفان که ضروری

25 9 ذی الحجی است، و اگر ملف قبل از این زمان سازش ممکن است، نمی دانند امداد واجب راجع ارا حر آن

زمان درک کند، از نظر فقهی اشطالی ندارد که قبل از وقت واجب سفر کند، اما از نظر اصولی باید به

حجری در سنن نسیم (مثلاً با و ایه معلق) یا شد و تا سفر در سنن نسیم.



# شرط متأخر

شرط مقدم : عیدی که مقدم می شود بر واجب شرط : طارت برای عهد

شرط مقارن : عیدی که همزمان با شرط است : قبله در حین نیاز

شرط متأخر : متأخر از زمان شرط است (بر وجهی واجب)

له عید تکلیفی باشد چه حکم و فقه باشد

مثال شرط متأخر : ① غسل آخر شب ، سه نسی ، نسیه برای صحت روز آن روز (سه)

② در عقد فضولی ، در صورتی که بعد از عقد با آن موافقت شود ، کاسف از مثال

صحت عقد در حین عقد می باشد

## اختلاف نظر در شرط متأخر :

\* برخی معتقدند که شرط نسبت به شرط اصل علت است نسبت به طلول ، همان موردی است

ندارد علت متأخر از معلول شود ، پس شرط هم نمی تواند متأخر از شرط اصل شود . <sup>است</sup> <sub>حال</sub>

\* برخی معتقدند که شرطی که متأخر از واجب باشد امکان دارد ؟

دریل : چون ذات واجب ، بر وجود شرطی متوقف نیست ، یعنی امر واجب به خاطر این

شرط که واجب شده ، این شرط فقط آن را می بیند می زند ، یعنی مقدر حصر خاصی

از آن است ، پس می تواند مقدم باشد یا مقارن یا متأخر



بعضی  
لا مطلقه شرعی که متاهل از وجوب بر او باشد ، امکان دارد :

حلیل : از آن جای که شده و وجوب بر او با بر صحت مجهول است نه فعل

( چون می دانیم که در مرحله فعل قبل از وجود داشتن شرط وجود داشته ) و از آن جای

که عالم مجهول ، مفروض است ( فرض بر گرفته می شود ) پس اشکالی ندارد که وجوب شرطی

( مجهول کاری ، وجود حقیقتی و فارغی ندارد )

واجب معلق :

یعنی زمان وجوب جلوتر از زمان واجب شروع شود در همین زمان واجب نیز بقاد

استمرار داشته باشد

\* اینک زمان وجوب کاملاً قبل از زمان واجب باشد ، از نظر عقلی امکان ندارد ، چون این

مقدم بودن بدون استمرار یعنی آنچه در زمان واجب کلاً وجوب از بین برود ، در واقع محمول

انجام دادن واجب در <sup>زمان</sup> واجب از بین برود ، که محال است .  
زمان وجوب مساوی زمانی که امر واجب بر  
ختم می شود

زمان واجب مساوی زمان انجام آن است

\* برخی از اصولیون ، مشطی مقدمه موقوفه را با این واجب معلق حمل کرده اند ،

در مقدمه موقوفه فرض می آید که وجوب در زمان واجب محقق می شود و نتیجه بر گرفته می شود

پس می توانیم مقدمات زودتر انجام بدیم و آن واجب با فوت می شود ، حالاً با واجب معلق زمان وجوب



جلو می آید ، و با انجام مقدمات آن امر دایم ، دیگر دایم ماحضت نمی شود .

راه حل درست تر : وجه الحلی :

باید حتماً شرط متأخر هم در کنار دایم مطلق بنویسیم تا این شکل حاصل شود .

پس از زمان حقوق استقامت و غیره مطلق در آید

مثلاً اند مطلق دایم مطلق زمان و دایم مطلق از زمان دایم برانیم ، یعنی زمان و دایم جمع

را زمان استقامت مطلق برانیم در این صورت زمان و دایم جمع جلوتر از زمان دایم (روز عرفه)

پس از غایت یافتن و دایم ، تعیین مقدمات هم لازم می آید قبل از زمان دایم ،

می شود ، اما نکته اینجا است که این دایم جمع خودش به یک شرط متأخر دیگری که زنده بودن

سنگین مازد عرفه است ، و است این . پس باید شرط متأخر را هم بنویسیم . بعلاوه

ثبوت و دایم جمع قبل از روز عرفه مشروط به حقوق روز عرفه در زمان خودش ،

که زمان خودش متأخر از زمان دایم است ، پس باید باز هم شرط متأخر را بنویسیم .

\* روز عرفه که زمان دایم است ، امر اختیاری بر مطلق نیست ، بنابراین نمی تواند فقط دایم باشد

چرا که دایم باید اختیاری باشد ، پس علاوه بر این دایم است ، دایم و دایم هم هیچ

ولازمه ؟ این دایم و دایم هم با هم است که دایم جمع قبل از روز عرفه مشروط باشد ،

به حقوق روز عرفه در زمانی که متأخر از زمان دایم است .

← دایم جمع قبل از عرفه مشروط به شرط است :

① شرطاً مقادیر که استقامت است .

② شرطاً متأخر که آن روز عرفه است و زنده ماندن مطلق



آیا تعین عقلاً جایز است؟

یعنی اگر ملّف خود را از قدرت <sup>بـ</sup>عقل عاقل کند بعداً، آیا چنین امری جایز است؟

دو حالت:

(۱) بعد از فعلیت و جبر عذرش را عاقل کند - جایز نیست و ملّفیت کرده (آب و هندو بعد از اهل شرک وقت نماز دور بریزد)

(۲) قبل از فعلیت - - - - - اشتغالی ندارد. (قبل از نماز و جبر نماز آب دور ریخته پس در وقت نماز عاقل کند که بر آب <sup>نفس</sup> نهد)

که چون فعلیت و جبر (زمان اشتغال امر واجب) مشروط به قدرت است، پس و جبر

در وقت عذرش جاری نمی شود، پس عقلاً اشتغالی ندارد که ملّف باعث شود تا بعداً

در زمان عذرش سبب شود.

بدین معنی این طور جواب داده اند که:

اگر قدرت در ملاک دلیل باشد (قدرت شرعی)، تعین جایز است، زیرا قدرت

که ملاک و امرش در او است.

اگر قدرت از جهت عقلی دلیل باشد (قدرت عقلی)، تعین جایز نیست، چون لازمه آن

این است که ملاک که در آینده می تواند در ظرف عذر فعلیت یابد، فزون شود و عقلاً جایز نیست.

راه حل دیگر برای مشکل مقدمه موقّت: بگوئیم که در حدیثی که از جهت عقلی ملاک دلیل باشد شرعی <sup>مقدمه</sup> قدرت

لازم است که مقدمات قبل از هر چه، انجام شوند تا ملاک که در زمان عذرش فعلیت یابد و فزون شود.